



پرونده

موسیقی آنگاه با دین پیوند دارد که تعالیم دینی را در خود لحاظ کرده باشد

صراط مستقیم

محسن نقر

نسبت میان هنر و دین چیست؟ آیا می توان هنر و دین را دارای یک پیوند مشترک و بر خاسته از یک سرمنشأ واحد دانست؟ از سوی دیگر آیا می توان همین پیوند را میان دین و موسیقی نیز فرض کرد؟ در گفت و گو با محسن نقر که به دلیل روانی بحث، با موافقت ایشان از حالت پرسش و پاسخ خارج و به صورت مقاله تدوین شده به این پرسش ها پاسخ داده شده است.

نازک پروری چندان لحاظ نشده است. علی الخصوص در فرهنگ ما هنر به معنای فضیلت های اخلاقی است. هنر در اساس به معنای «فضیلت» است. وقتی نامر خسرو از «چهار هنر» می گوید منظورش آ فضیلت عفت حکمت شجاعت و عدل است. اگر بخواهیم میان این مفاهیم پیوندی برقرار کنیم باید به فرهنگ خودمان که هنر را صنایع با فضیلت می داند باز گردیم. هنر موجودی نیست که خداوند آفریده باشد بلکه مصنوع ذهن بشر است یعنی هنر آنگاه موجودیت می یابد که بشر صاحب ذوق و سلیقه و خلاقیت های فطری و ذاتی اثری رایه وجود بیابد که در آن اثر، منویات و مکنونات درونی خودش را با استفاده از تکنیک ها و صنایع خاص به سب و نظر دیگران برده باشد. این هنر آنگاه با دین پیوند دارد که به طور غیر مستقیم و پابره گیری از ظرفیت های هنر مندانه معنای «صراط مستقیم» را در خودش لحاظ کرده باشد. در این راهیابی هنر مندانه، تقابلی میان هدایت نیست. چون گوهر همه ادیان یک سخن است و آن «هدایت بشر به سمت «کمال» است.

قبل از هر چیز «موسیقی» را در شکل کنی تر آن، ذیل عنوان هنر تعریف می کنیم. «دین» در معنای لغوی به معنای پاداش و جزاست و در معنای اصطلاحی به مجموعه دستورات خداوند برای هدایت بشر به «صراط مستقیم» در قلب امر و نهی گفته می شود که به انسان تکلیف شده است. در نهایت به این فرموده پیشتر می رسیم که «بیشتر مکارم الاخلاق» به معنای «بیشتر چیزها» این است که انسان را به عنوان «اندر رف مخلوقات» به مکارم و زیبایی های اخلاقی رهنمون کنند تا به سعادت و پایداری و بیاید های اخلاقی به فضایل متناسب با شأن خود نقل شده مشروط به اینکه فضایل اخلاقی رعایت و از رفایل پر هیز شود. اگر چنین نشود تا حد یک حیوان بلکه پایین تر تنزل می کنیم. هنر لیک کالایم بل هم اصل» چرا که حیوانات در چهار چوب غریزی خود زندگی می کنند و همه کار های آنها مطابق فطرت خودشان است اما انسان مستحق برتر از ملائک بودن است. فرجام رعایت این بایدها و نبایدها «زیبا شدن روح» است. هنر در مفهوم نهایی و تعریف کلاسیک خود به معنای زیبایی است. در تعریف مدرن از هنر، نازک سنجی و نازک گذاری



مصطفی نوری - آهنگساز و نوازنده
 آثارش شامل ۱۲۳ قطعه آهنگ است
 پس از انقلاب به ایران بازگشت
 و در وزارت ارشاد فعالیت داشت
 و به تدریس در دانشگاه تهران
 پرداخت و همچنین در زمینه
 آهنگسازی و نوازندگی
 فعالیت داشت و در سال ۱۳۶۷
 درگذشت. آثارش شامل ۱۲۳
 قطعه آهنگ است که در
 ایران و خارج از آن در
 کشورهای اروپایی و
 آمریکا نیز پخش شده است.
 او در سال ۱۳۶۷ درگذشت
 و در سال ۱۳۶۸ در تهران
 به خاک سپرده شد.

در جهت کمال و هدایت بشری است و گاهی هم نیست. همزیستی با عقل در واقع اهرم اصلی دین است. انسان دیندار، عاقل است و انسان عاقل، دیندار است. عقل در اینجا به معنای دینی اش مراد است نه به معنای عقل جزئی. اگر چه عقل جزئی ای که فیلسوف به آن چنگ می زند، گاه او را به ساحت دین می رساند زیرا عقل جزئی و شجاعت از عقل کلی است. موسیقی یعنی همین پاسخ به حس زیبایی دوستی در باره نوا و آوا که بر اساس تخیل تبدیل به آهنگ می شود. ما فطرتاً از صدای خوب خوشمان می آید وقتی نواها تحت اصول و ضوابطی کنار هم قرار می گیرند و به ملودی تبدیل می شوند. ملودی ما در یک گسترش به یک آهنگ کامل تبدیل می شوند. این آهنگ که مصنوع قوه تخیل ماست، اگر در خدمت تعقل - عقلی که دین از آن دم می زند - قرار بگیرد «موسیقی دینی» خواهیم داشت. مفهوم دین هم در اینجا اعم است. این موسیقی ای که شنونده با شنیدن آن احساس کند او را احساس شادمانی و رضایت دلورده و نشاط احساس کند از زمین فاصله گرفته است و گرایش به کمال در او ایجاد شود، دینی است. مثل آثار باخ، موسیقی های آیینی و نواحی ایرلندی و سمفونی ۵ یا ۶ پنهورن. احساس فاصله گرفتن از جزئیات و رسیدن به کلیت، همان احساسی است که هنر به معنای دینی خودش باید در ما ایجاد کند. اما بر عکس، یکی از عوطف جزئی ما احساس خوش آمدنمان در باره یک موضوع خاص است. مثلاً موسیقی ای که طرب انگیز است. رقص آور است. رقص آور نه به معنای رقص های آیینی بلکه به معنای حرکات مبتدلی که ما را به امری جزئی متصل می کند و به همین دلیل دینی نیست. هنر دینی ممکن نیست ما را به امری جزئی متصل کند بلکه به خدا متصل می کند و خداوند هم جزئی نیست. کل و کمال مطلق است و حسی جزئی را بیابد نمی کند که حواس معطوف به آن باشد ولی مثلاً یک آهنگ شش و هشت حواس را به امر خاصی که در درون پنهان شده، معطوف می کند که امری جزئی و غریزی است و البته موسیقی دینی نیست. دین به دنبال چیست؟ دین می خواهد بشر را به کمال و هدایت رهنمون شود. کمال چیست؟ مفهوم کامل و مطلق است که مظهر تام و تمام آن خداوند است که مفهومی متعالی و بیان نشدنی و غیر جزئی است. هنر دینی هم احساس خاصی تولید می کند که نمی توان گفت چیست و فقط می توان گفت چقدر احساس خوشایند و عقل پسند و خدا پسند و احساسی در جهت کمال است.

پس پیوند میان هنر و دین آنکه برقرار می شود که بنا بر فرهنگ ما هنر راه معنای فضیلت بگیریم و فضیلت به معنای زیبایی روح آنکه تحقق می یابد که قول و فعلمان را در چهار چوبی الهی قرار دهیم. اما این هدایت طبیعتاً راه و رسم مخصوص خودش را دارد. زبان هنر پیچیده تر، جامع تر و شامل تر است و هدایت با پرده های دیگری و به صورت غیر مستقیم اتفاق می افتد. موسیقی یکی از تجلیات هنر است و به معنای مستقیم حس زیبایی دوستی و زیبایی شناسی بشر در باره صداست. حس زیبایی دوستی و زیبایی شناسی به طور مطلق می تواند انواع مختلفی پیدا کند. مثلاً پس از حل یک مسئله ریاضی، آن را زیبا می نامیم و در اینجا درستی را مساوی با زیبایی می دانیم. در مسائل اجتماعی، زیبایی آنجا محقق می شود که هر چیز در جای خودش قرار گیرد. یکی از وجوه بشر احساسات و عوطف است و یکی از محورهای هنر هم ورود به حوزه احساسات و عوطف بشری است. به قول ارسطو، محمل هنر «تخیل» است. قوه خیال است که می تواند کارخانه سازنده موضوع هنر باشد. علمای که در هنر، علم، صنعت و فلسفه خلاقیت آفرین است. قوه تخیل انسان هاست. خلاقیت ضعیف به معنای تخیل ضعیف است. فرمودند: «ان من الشعر لحکمه و ان من البیان لسحره». اگر این تخیل در خدمت تعقل قرار گیرد، هنر مورد نظر دین راه وجود می آورد. تخیل در هنر دینی انجام گسیخته پیش نمی رود. بر خلاف بعضی رمان ها که متنی هنرمندانه و قوی دارند اما تخیل برای خودش کلز کرده است و خواننده در پایان از ناگجا آید تخیل سر در می آورد چیزی که مورد نظر دین نیست. دین تخیل را در خدمت تعقل می خواهد. در نگرش دینی به هنر، پس از تقسیم قوای ذهنی به خیال و هم و تعقل، میان هم و هم و تعقل، قوه تفکر را قرار می دهند. در این تقسیم بندی، پایین ترین مرتبه ادراک انراک حسی است. اگر این ادراک به مرتبه ادراک عقلی برسد، بالاترین مرتبه ادراک و شناخت احراز می شود که دین آن را در سطح عینیت قرار داده و از ذهنیت بیرون آورده است. این فرآیند از مرحله حس به عقل، در عرصه هنر دینی هم نمود می یابد. بنابراین هنر آنگاه می تواند با دین پیوند داشته باشد که وجه مشترکی به نام «فضیلت» داشته باشد که در فرهنگ غربی نیست. زیرا چنان که گفتیم در فرهنگ غربی هنر را مساوی با «art» گرفته اند و هنر اثر هنری که مصنوع تخیل باشد، گاهی